

حق بر توسعه و تأثیر آن بر تحقق بعد داخلی حق بر تعیین سرنوشت

همایون حبیبی^{۱*}، کیوان اقبالی^۲

چکیده

«حق بر توسعه»، از مصادیق نسل سوم حقوق بشر است که به موجب آن تمامی شهروندان یک جامعه از استحقاق مشارکت در توسعه اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی جامعه خود، همچنین بهره‌برداری از نتایج حاصل از چنین توسعه‌ای برخوردارند. حق مزبور گردآورنده حقوق مدنی و سیاسی از یک سو با حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی از سوی دیگر بوده و تحقق کامل آن تأثیر عمیقی بر تحقق دیگر مصادیق حقوق بشر بر جای خواهد گذاشت. در این میان به نظر می‌رسد از مهم‌ترین موارد این تأثیرگذاری، تأثیر مثبت تحقق حق بر توسعه بر محقق شدن «حق تعیین سرنوشت داخلی»، به معنای امکان مشارکت عمومی و آزادانه شهروندان در امور مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه است؛ حقی که در فراهم شدن امکان اعمال آن عنصر مشارکت عمومی، نقش اساسی ایفا می‌کند و بر این اساس محقق شدن برخی از شاخصه‌های مهم در برآورده شدن حق بر توسعه همچون گسترش آموزش همگانی، توزیع عادلانه درآمدها و اشتغال مناسب، از طریق تقویت عنصر مشارکت عمومی شهروندان و ابزارهای حیاتی برای اعمال آن همچون سیستم انتخابات آزاد، جامعه مدنی و جریان آزاد اطلاعات، نقشی مؤثر در تحقق آن ایفا خواهند کرد.

کلیدواژگان

توسعه، حق بر توسعه، حق بر تعیین سرنوشت داخلی، دموکراسی، مشارکت عمومی.

۱. دانشیار گروه حقوق بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران
(نویسنده مسئول).
Email: h_habibi@atu.ac.ir

۲. دانش‌آموخته دکتری حقوق بین‌الملل عمومی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران.
Email: Keivan_eghbali@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۲/۱۶، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۴/۱۲

مقدمه

حق بر توسعه، از مصادیق حقوق بشر است که به موجب آن هر فرد انسانی و همه مردم از استحقاق مشارکت در فرایند توسعه جامعه خود و بهره‌مندی از مواهب آن برخوردارند. حق تعیین سرنوشت نیز از جمله حقوق و آزادی‌های اساسی بشری است که براساس آن، همه شهروندان می‌توانند در اداره امور عمومی جامعه در زمینه‌های گوناگون مشارکت کنند. به نظر می‌رسد صرف نظر از وجود پیوند بین دو حق مزبور از حیث قرار گرفتن در زمره حقوق همبستگی، رابطه بسیار عمیق‌تری بین آنها از حیث ماهوی نیز وجود داشته باشد. می‌توان گفت که برخورداری واقعی افراد یک جامعه از حق بر توسعه، تا حد زیادی بر فراهم شدن امکان اعمال بعد داخلی حق بر تعیین سرنوشت توسط ایشان نیز تأثیرگذار خواهد بود؛ اثری که تحقیق حاضر سعی در اثبات و بررسی آن خواهد داشت. بر این اساس و پس از اشاره به مباحث کلاسیک در زمینه تأثیر توسعه اقتصادی بر دموکراسی، در بخش دوم، مفهوم و عناصر سازنده حق بر توسعه و حق بر تعیین سرنوشت داخلی بررسی و در بخش پایانی نیز سعی می‌شود تا چگونگی اثرگذاری تحقق حق بر توسعه بر تسهیل اعمال حق تعیین سرنوشت داخلی توسط شهروندان، تجزیه و تحلیل شود.

توسعه در مفهوم کلاسیک و تأثیر آن بر تحقق دموکراسی

پیش از بررسی تأثیر حق بر توسعه بر تحقق حق بر تعیین سرنوشت داخلی، می‌بایست تأثیر توسعه اقتصادی بر دموکراسی بررسی شود، چراکه حق بر توسعه و حق بر تعیین سرنوشت داخلی، خود حاصل نگاهی کلان‌تر و حقوق بشری به مفاهیم توسعه اقتصادی و دموکراسی است، بنابراین بررسی روابط بین این دو با یکدیگر، می‌تواند نقشی تسهیل‌کننده در مسیر شناخت چگونگی تأثیرگذاری حق بر توسعه بر حق بر تعیین سرنوشت داخلی ایفا کند.

۱. دموکراسی و توسعه در تعاریف کلاسیک

یکی از مشهورترین تعاریف کلاسیک در مورد دموکراسی را باید تعریف رابرت دال^۱ محسوب کرد که هر حکومت دارای عناصر ذیل را یک دموکراسی اعلام می‌کند: ۱. مشارکت مؤثر، به نحوی که شهروندان دارای فرصت برابر و مقتضی به منظور شکل دادن به علایق خویش، طرح خواسته‌ها، همچنین بیان دلایل انتخاب یک رهیافت در برابر دیگری باشند؛ ۲. فرصت برابر در تجزیه و تحلیل انتخاب‌های موجود، به نحوی که امکان بهترین انتخاب برای شهروندان فراهم شود؛

1. Robert A. Dahl

۳. توانایی کنترل انتخاب‌ها، به‌نحوی که برای شهروندان فرصت و اختیار انتخاب و اولویت‌بندی بین اموری که باید مورد تصمیم‌گیری واقع شوند، فراهم گردد؛ ۴. برابری در رأی دادن، به‌نحوی که هر شهروند از این تضمین که نظر وی ارزش برابر با نظرهای دیگران دارد، برخوردار باشد (Dahl, 1989:221). همچنین از دید هیأت بین‌المللی یونسکو به ریاست پطرس غالی^۱ دبیرکل اسبق سازمان ملل متحد، بر مبنای مفاد اعلامیه حقوق بشر ۱۹۴۸ و اعلامیه حقوق بشر وین ۱۹۹۳، «دموکراسی سیستمی است که به موجب آن جامعه در کلیت آن از امکان مشارکت در فرایند تصمیم‌گیری در مورد مسائل عمومی برخوردار است. بنیان چنین سیستمی بر حفاظت از حقوق بشر قرار گرفته و ارتقای حقوق بشر، احترام به تفاوت‌ها و آزادی بیان و عقیده از ارکان جدایی‌ناپذیر سیستم مزبورند. چنین سیستمی مستلزم وجود سیستم قضایی مستقل به‌منظور تضمین حفاظت از آزادی بیان، اعمال قوه مقننه توسط نمایندگان منتخب مردم، همچنین اجرای قوانین مصوب آن توسط اشخاص مسئول در برابر قانون یا به‌عبارت بهتر پاسخگویی قوه مجریه در برابر نمایندگان مردم، است (7: Boutros-Ghali, 2003).

بر مبنای این تعاریف، به‌نظر می‌رسد دموکراسی، مفهومی فراتر از صرف رعایت استانداردهای ظاهری انتخاباتی همچون وجود شعب اخذ رأی یا تبلیغات دارد و تحقق آن نیازمند وجود ابزارهای دیگری در انتخاب مقامات عمومی است (18: Campbell, 2008)، سازکارهایی که در زمره مهم‌ترین آنها سیستم انتخاباتی همگانی با امکان دسترسی برابر همه شهروندان، تضمین وجود آزادی‌های اساسی همچون آزادی بیان، آزادی قلم، آزادی تشکیل سازمان‌های عقیدتی، آزادی تشکیل احزاب، آزادی اجتماعات و ...، به‌گونه‌ای که آزادانه بودن انتخاب مزبور و به‌تبع آن امکان بازخواست مؤثر و مستمر بعدی از مقامات منتخب را تضمین کند، قرار گرفته است.

از توسعه نیز به‌عنوان مفهومی بسیار پرترفدار، تعاریف گوناگونی به‌عمل آمده است. نکته مشترک در بسیاری از این تعاریف آنکه توسعه‌یافتگی یک جامعه معادل با توسعه اقتصادی آن در نظر گرفته شده و از این‌رو برابر با رشد تولید ناخالص ملی، افزایش درآمد سرانه افراد، صنعتی شدن و پیشرفت سطح فناوری در جامعه فوق تلقی می‌شود (سن، ۱۳۹۴: ۱۷). تأکید گسترده بر رشد اقتصادی در تعاریف کلاسیک از توسعه را باید ناشی از وجود نوعی ارتباط نزدیک میان توسعه اقتصادی و رشد اقتصادی دانست. به دیگر سخن، از آنجا که به‌طور معمول با ثبات سایر شرایط، رشد ثروت جامعه تأثیر مثبتی بر ارتقا و بهبود سطح زندگی بر جای خواهد گذاشت، در نوشته‌های اولیه در خصوص اقتصاد توسعه هم تا حد زیادی بر روش‌های رسیدن به رشد اقتصادی، افزایش تولید ناخالص ملی و اشتغال تمرکز شده است (سن، ۱۳۸۶: ۱۶۰).

۲. تأثیرگذاری توسعه اقتصادی بر تحقق دموکراسی

به‌هنگام طرح جدی مباحث مرتبط با توسعه در دهه پنجاه میلادی، بسیاری از نظریه‌پردازان، توسعه اقتصادی را به‌عنوان پیش‌نیازی برای دموکراسی نیز تلقی می‌کردند. برای نمونه، لیپست^۱، معتقد است که تنها در جوامع توسعه‌یافته و ثروتمند با سطح پایین فقر است که توده مردم از امکان مشارکت به‌صورت آزادانه در امور سیاسی برخوردار خواهند بود و در جامعه تقسیم‌شده بین توده ناب‌خوردار و اقلیت برخوردار، تنها امکان ایجاد حکومت اقلیت یا استبداد فردی به‌وجود خواهد آمد (Lipset, 1959: 75). از نظر وی توسعه اقتصادی و به‌تبع آن افزایش تولید ناخالص داخلی و درآمد سرانه، عاملی مهم در گرایش برخوردارشدگان از امتیازهای مزبور به سمت دیدگاه‌های سیاسی معتدل و پرهیز از توسل به روش‌های غیردموکراتیک است، چراکه تنها کسانی که چیزی برای از دست دادن ندارند، در تلاش برای دستیابی به قدرت به‌سوی روش‌های خشونت‌بار و غیردموکراتیک گرایش خواهند یافت (Lipset, 1959: 83). از دیدگاه لیپست، تنها در جامعه توسعه‌یافته و ثروتمند از لحاظ تولید ناخالص داخلی و سطح درآمد سرانه، از دست دادن قدرت سیاسی به معنای محرومیت کامل از منابع اقتصادی و ثروت جامعه و ایجاد جنگ بین طبقات بر سر منابع مذکور، نخواهد بود؛ چراکه حتی برای بازندگان بازی قدرت نیز سهم مناسبی از منابع ثروت باقی می‌ماند و نفع همگانی در برقرار ماندن آرامش و ثبات سیستم سیاسی قرار می‌گیرد. نتیجه آنکه تحمل باخت در انتخابات دموکراتیک برای بازندگان، همچنین توسل به راهکارهای انتخابی مسالمت‌آمیز در تلاش برای بازگشت مجدد به قدرت توسط آنها توجیه‌پذیر می‌نماید (Lipset, 1959: 84).

از دید برخی دیگر، پیچیده‌تر شدن ساختارهای اجتماعی بر اثر فرایند توسعه اقتصادی و صنعتی شدن نیز گام تأثیرگذار دیگری در مسیر گرایش جوامع به سمت دموکراسی است. پیچیده‌تر شدن ساختار اجتماعی و مناسبات بین نیروی‌های درگیر در فرایند مذکور (بوروکرات‌ها، فن‌سالاران^۲، کارگران و ...)، ایجاد همکاری مؤثر در درون هر یک از این بخش‌ها به‌هنگام تعامل با دیگر بخش‌ها را ضروری می‌سازد و به سازمان‌یافتگی و استقلال شایان توجه این گروه‌ها منجر می‌شود؛ شرایطی که با وجود آن دیگر امکان فرمانروایی یک ساختار با قدرت متمرکز و انحصاری در دستان یک گروه امکان‌پذیر نخواهد بود. افزایش قدرت و سازماندهی گروه‌های مختلف اقتصادی-اجتماعی به‌عنوان بستری در جهت ظهور جامعه مدنی عمل می‌کند و در نهایت این گروه‌های گوناگون نوحاسته و خودمختار، خواه با نام بورژوازی، کارگران یا صرفاً با همان نام جامعه مدنی، علیه دیکتاتوری و انحصارگرایی در قدرت سیاسی به پا خاسته و آن را

1. Martin Lipset
2. Bureaucrats

سرنگون خواهند ساخت (Przeworski, 1997: 156). با وجود این، تأثیر مثبت توسعه اقتصادی بر دموکراسی با تردیدهایی روبه‌رو شده است. برای نمونه، اودانل^۱، با اشاره به تجربه برخی کشورهای آمریکای لاتین (برزیل و آرژانتین) در پی اثبات آن بر آمده که دست‌کم در کشورهای مزبور، توسعه اقتصادی دهه‌های ۵۰ و ۶۰ میلادی مبتنی بر جایگزینی واردات^۲، نه‌تنها به تحکیم دموکراسی منجر نشده، بلکه سرانجامی جز به روی کار آمدن نوعی حکومت اقتدارگرای بوروکراتیک^۳ در این کشورها نداشته است. در برزیل و آرژانتین، بحران‌های ناشی از کمبود منابع ارزی مورد نیاز برای واردات فناوری و مواد اولیه ضروری به‌منظور تداوم رشد صنایع داخلی و در نتیجه کند شدن رشد اقتصادی، تبعاتی همچون بیکاری، تورم گسترده و در پی آنها ناراضی‌های شدید طبقات متوسط و کارگر را به‌دنبال داشت که به واکنش خشن گروه‌های اصلی و بزرگ‌تر ذی‌نفع از فرایند مدرنیسم و توسعه اقتصادی مزبور (نظامیان، بوروکرات‌ها و تکنوکرات‌ها) از طریق قبضه قدرت سیاسی منجر شد (O'Donnell, 1973:56-70). گروه‌هایی که پس از قبضه قدرت، با هدف کنترل و تخصیص منابع اقتصادی محدود در دسترس، به اتخاذ اقدامات کنترل‌کننده‌ای همچون کاهش دستمزدها، قطع حمایت دولتی از صنایع کوچک و همچنین سرکوب هر گونه اعتراض سازمان‌یافته توسط آسیب‌دیدگان اقدامات مزبور مبادرت ورزند (O, Donnell, 1973: 76-84).

حتی امروزه نیز وجود کشورهای با اقتصاد توسعه‌یافته مانند سنگاپور یا هنگ‌کنگ اما دارای رژیم‌های نه‌چندان دموکراتیک، استدلال طرفداران نظریه اول را با چالش مواجه می‌سازد.^۴ علاوه بر این، برخی دیگر از مخالفان تئوری توسعه اقتصادی به‌عنوان پیش‌شرط دموکراسی، به موج‌گرایش به دموکراسی در کشورهای جنوب صحرای آفریقا اشاره کرده و با استناد به عدم توسعه‌نیافتگی نسبی اقتصادی این کشورها، ریشه‌های گرایش مزبور را بیشتر فرهنگی و اجتماعی اعلام می‌کنند (Alagiah, 2001: 198). برای نمونه می‌توان به کشور بوتسوانا اشاره کرد که براساس آمار سال ۲۰۱۶ واحد اطلاعات اکونومیست، درحالی‌که از منظر شاخص‌های دموکراسی در رتبه ۲۷ جهان قرار گرفته^۵، از منظر درآمد سرانه در همان سال، در رتبه ۹۵ جهان جای داشته است.^۶ می‌توان نتیجه‌گیری کرد که بحث تأثیر توسعه اقتصادی بر

1. Guillermo O'Donnell

2. import-substitution

3. bureaucratic authoritarianism

۴. به‌نظر می‌رسد توسعه کشورهای همچون سنگاپور، تا حد زیادی میراث نوعی تفکر توسعه‌گرا که توسعه سریع را مستلزم وجود دولتی اقتدارگرا و هدایت‌گر می‌داند، باشد. دکترینی که از آن با استناد به نخست‌وزیر اسبق سنگاپور با عنوان دکترین لی (Lee Doctrine) نام برده شده و تأثیر آن بر دموکراسی با توجه به عدم ارتباط مستقیم با موضوع مقاله حاضر، تحقیقی جداگانه می‌طلبد.

5. <http://apanews.net/en/news/botswana-ranked-27-out-167-countries-in-democracy-index-2016>

6. <http://statisticstimes.com/economy/african-countries-by-gdp-per-capita.php>

دموکراسی، بحث اختلافی است و بر این مینا شاید به درستی نتوان پاسخی صحیح در خصوص تأثیرگذاری یا عدم تأثیرگذاری آن بر ظهور یا تسهیل دموکراسی ارائه کرد. با وجود این، به نظر می‌رسد در ارتباط با مفهوم گسترش یافته دموکراسی، یعنی حق بر تعیین سرنوشت داخلی، همچنین توسعه در چارچوب حقوق بشری آن یعنی حق بر توسعه، وضعیت متفاوت است و به خوبی می‌توان تأثیر گذاره دوم بر گذاره نخست را مشاهده کرد؛ تأثیری که سعی بر اثبات وجود آن خواهد شد.

مفهوم حق تعیین سرنوشت داخلی و حق بر توسعه و عناصر تشکیل دهنده آنها

در این بخش مفهوم حق تعیین سرنوشت داخلی و حق بر توسعه، همچنین عناصر شکل دهنده هر یک بررسی می‌شود.

۱. مفهوم حق تعیین سرنوشت داخلی و عناصر تشکیل دهنده آن

اگرچه ایده حق تعیین سرنوشت مردم ایده جدیدی نیست، شاید بتوان اولین جلوه‌های بروز عملی آن را در دوران سقوط امپراتوری‌های بزرگ اروپایی در آغاز قرن بیستم جست‌وجو کرد. وودرو ویلسون^۱ رئیس‌جمهور اسبق ایالات متحده در زمره نخستین کسانی است که با اعلام اصول شانزده‌گانه خود در سال ۱۹۱۶، برای نخستین بار حق تعیین سرنوشت را به‌عنوان یک اصل حقوقی به جامعه بین‌المللی معرفی کرده است (Moris, 1997:202).

حق تعیین سرنوشت پس از جنگ جهانی دوم تولدی دوباره یافت، به‌گونه‌ای که در بند ۲ ماده ۱ منشور و در زمره اهداف و مقاصد سازمان ملل متحد از آن چنین نام برده شده است: «توسعه روابط دوستانه بین ملل براساس احترام به اصل حقوق برابر و تعیین سرنوشت مردم و استفاده از سایر ابزارهای مناسب برای تقویت صلح جهانی». پس از آن و برای نخستین بار، ماده ۱ مشترک بین میثاق حقوق سیاسی و مدنی و میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی تعریفی نسبتاً جامع از حق بر تعیین سرنوشت ارائه می‌کند: «همه مردم از حق تعیین سرنوشت برخوردار بوده و بر این اساس می‌توانند آزادانه وضعیت سیاسی‌شان را تعیین نموده و آزادانه توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خویش را دنبال نمایند». بر مبنای این تعریف، می‌توان نتیجه گرفت حق مزبور از دو جنبه بیرونی و درونی برخوردار است که جنبه بیرونی مشتمل بر حق مردم در تعیین وضعیت بین‌المللی خویش و جنبه درونی مشتمل بر حق مردم برای شرکت در

1. Woodrow Wilson

انتخابات، حق تعیین سرنوشت اقتصادی و ... است (امیدی، ۱۳۸۵: ۲۲۷). در این چارچوب، در نخستین دهه‌های پس از پایان جنگ جهانی دوم، بعد خارجی حق مزبور بیشتر مورد توجه قرار گرفت و اکثریت قطعنامه‌ها و اسناد بین‌المللی تدوین‌شده در این دوره، تجلی‌کننده تعیین سرنوشت در مفهوم رفع سلطه استعماری، اشغالگرانه یا نژادپرستانه از مردم هستند (Van Der Vyver, 2000: 11-13)، اما از اواسط دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ با استقلال یافتن اکثریت سرزمین‌های تحت استعمار، بعد داخلی حق تعیین سرنوشت در مورد مردم تحت سلطه رژیم‌های استبدادی در کشورهای مستقل نیز مورد توجه بیشتری قرار گرفته است (Cassese, 1995: 341). البته حق تعیین سرنوشت داخلی حتی در دوران استعمارزدایی نیز توسط بسیاری از صاحب‌نظران، از جمله قاضی آرچاگا^۱ رئیس اسبق دیوان بین‌المللی دادگستری از نظر دور نمانده و با استناد به ماهیت عام حق تعیین سرنوشت، به‌عنوان معیاری برای سنجش مشروعیت دولت‌های حاکم بر کشورها اعلام شد (سیفی، ۱۳۷۳: ۲۵۸). همچنین تعریف ارائه‌شده از حق تعیین سرنوشت در میثاقین حقوق بشر، بیش از آنکه تعریفی از حق تعیین سرنوشت خارجی باشد، تعریفی کلی و عام است و حق مذکور را برای همه ملت‌ها، از جمله ملت‌های غیرمستمره و دارای شخصیت حقوقی بین‌المللی نیز در نظر می‌گیرد (Van Der Vyver, 2000: 11). اشاره شد که دموکراسی در مفهوم کلاسیک آن را می‌توان وجود سازوکار انتخاباتی آزاد و منصفانه، محدودیت در تمرکز قدرت سیاسی، رقابت انتخاباتی و مشارکت همگانی در رأی‌گیری محسوب کرد (Huntington, 1991, 7-13). همین نکته موجبات پیوند دموکراسی با بعد داخلی حق تعیین سرنوشت را فراهم می‌کند، زیرا در بعد مفهومی برای اعمال حق سرنوشت داخلی نیز دو عنصر از اهمیت اساسی برخوردارند: الف) وجود مردمی که در برابر دیگران احساس ما بودن می‌کنند (Self)؛ ب) امکان تعیین سرنوشت (Determination) (Fan, 2008: 184).

عنصر نخست خارج از بحث تحقیق حاضر است، اما عنصر دوم را باید پیونددهنده دموکراسی با بعد داخلی حق بر تعیین سرنوشت محسوب کرد. Determination نیازمند سازوکارهایی است که در بعد خارجی حق تعیین سرنوشت، با عنایت به یکباره بودن اعمال بعد مزبور، بیشتر در قالب همه‌پرسی یا پله بیسیت^۲ جلوه می‌کند. این در حالی است که در مورد بعد داخلی تعیین سرنوشت، وضعیت متفاوت است. حق تعیین سرنوشت داخلی، حق و امکان مردم یک جامعه برای مشارکت گسترده در شئون مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جامعه بدون دخالت حاکمیت یا همان قاعده‌مند شدن روابط میان حکومتگران و حکومت‌شوندگان محسوب می‌شود (Nanda, 2001: 307-308). این حق صرفاً جنبه یکباره ندارد و امکان اعمال آن مبادی به‌صورت مستمر وجود داشته باشد؛ امکانی که در فراهم ساختن

1. Eduardo Jiménez de Aréchaga

2. Plebiscite

آن، برقراری دموکراسی در معنای کلاسیک نقش مهمی ایفا می‌کند (Franck, 1992: 52). چنین نقشی به‌صورت ضمنی در تعریف حق مزبور نیز، یعنی مشارکت گسترده مردم یک جامعه در شئون مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جامعه با تأکید بر رکن مشارکت سیاسی عمومی، تأیید شده است (Nanda, 2001: 307-308). در واقع، می‌توان بعد داخلی حق تعیین سرنوشت را نوع گسترش‌یافته دموکراسی در معنای سنتی آن محسوب کرد؛ به‌گونه‌ای که در آن مشارکت صرفاً به اختیار شهروندان در انتخاب تصمیم‌گیران جامعه از طریق انتخابات یا امکان بازخواست بعدی از ایشان منحصر نمی‌شود، بلکه ایجاد امکان برای شهروندان در مشارکت آزادانه در زمینه تصمیم‌گیری در مورد کلیه امور عمومی جامعه را در برمی‌گیرد. در چارچوب حق مزبور، شهروندان نه تنها از امکان مشارکت آزادانه در فرایند انتخاب مقامات عمومی، همچنین حق انتخاب شدن به چنین مناصبی برخوردارند، بلکه به‌طور کلی از امکان مشارکت آزادانه در هر گونه فرایند تصمیم‌گیری مرتبط با امور عمومی جامعه برخوردار خواهند بود (اخوان خرازیان، ۱۳۸۶: ۱۲۷). حق تعیین سرنوشت داخلی، مردم و همه دولت‌ها را ملزم می‌سازد که در فرایند دموکراتیک اداره امور جوامعشان مشارکت آزاد، منصفانه، برابر، علنی و آشکار داشته باشند (اخوان خرازیان، ۱۳۸۶: ۹۵). به‌طور خلاصه، حق تعیین سرنوشت داخلی را می‌بایست حق مردم یک جامعه به برخورداری از نوعی ساختار حکومتی دموکراتیک که امکان مشارکت گسترده آنها را در شئون مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جامعه فراهم می‌سازد، تلقی کرد (Nanda, 2001: 307-308). نکته مهم آنکه تنها با فراهم ساختن امکان مشارکت عمومی و همگانی، امکان تأثیرگذاری شهروندان در تصمیم‌گیری‌های عمومی جامعه به‌وجود خواهد آمد. بر این مبنا و با توجه به نقش کلیدی مشارکت در تحقق بعد داخلی حق تعیین سرنوشت، ابزارهای تحقق حق مزبور را باید به‌نوعی همان ابزارهای محقق‌کننده مشارکت عمومی شهروندان در فرایند تصمیم‌گیری برای امورات مهم جامعه محسوب کرد.

همان‌گونه‌که در ماده ۲۵ میثاق حقوق مدنی و سیاسی مقرر شده، حق شهروندان در انتخاب کردن و انتخاب شدن رکن اساسی مشارکت عمومی است.^۱ وجود سیستم نمایندگی، به معنای امکان برگزاری انتخابات آزاد و منصفانه، مشتمل بر تمامی اقدامات ضروری به‌منظور امکان طرح خواست و اراده شهروندان و مشارکت ایشان در فرایند تصمیم‌گیری‌ها، تلقی می‌شود. هر شهروند از حق انتخاب کردن یا انتخاب شدن در جریان انتخابات دوره‌ای برخوردار است و در همین زمینه کمیته حقوق بشر ملل متحد نیز دولت‌های عضو میثاق را موظف به عمل به تعهدات خویش براساس ماده ۲۵، در تضمین حق شهروندان برای شرکت در انتخابات

1. Promotion, protection and implementation of the right to participate in public affairs in the context of the existing human rights law: best practices, experiences, challenges and ways to overcome them, Report of the Office of the United Nations High Commissioner for Human Rights, Human Rights Council, 23 July 2015, P.3

مؤثر، برابر و غیر تبعیض آمیز در کنار تضمین آزادی بیان، دسترسی به اطلاعات و آزادی اجتماعات اعلام می‌کند.^۱

رکن دیگر تحقق اعمال حق تعیین سرنوشت داخلی، وجود جامعه مدنی^۲ پویا محسوب می‌شود. جامعه مدنی را می‌توان نوعی تعامل بین دولت و شهروندان تلقی کرد. جامعه مدنی آن بخش از قلمرو زندگی اجتماعی است که با وجود قاعده‌مند شدن تحت عنوان مجموعه‌ای از ارزش‌ها و قوانین، همچنان دارای جلوه‌ باز و مشارکت‌جویانه بوده و مجموعه‌ای متشکل از شهروندانی است که به صورت جمعی درخواست‌های خود را به دولت عرضه کرده یا در فضای عمومی جامعه اقدام به طرح عقاید یا مطلوبیت‌های خویش می‌کنند یا با بازخواست کردن از دولت از وی تقاضای پاسخگویی دارند. چنین جامعه‌ای متشکل از دامنه گسترده‌ای از سازمان‌های مردم‌نهاد شکل گرفته حول محور مسائل عمومی جامعه همچون عدالت‌طلبی، مسائل مذهبی یا حتی امور آموزشی است و از برخی از آنها با عنوان سازمان‌های غیردولتی یا همان NGO یاد می‌شود (Diamond, 1999: 221-222). می‌توان گفت که نقش مهم نهادهای جامعه مدنی، تقویت مشارکت عمومی از طریق تشویق شهروندان به مشارکت سیاسی در فرایند تصمیم‌گیری‌های جامعه است و می‌تواند در کنار احزاب نقشی مکمل را در تشویق شهروندان به مشارکت در فرایند تصمیم‌گیری‌ها به‌ویژه از طریق شرکت در انتخابات ایفا کند (Diamond, 1999: 140).

حق دسترسی آزادانه به اطلاعات هم یکی دیگر از ارکان ضروری به‌منظور تحقق مشارکت عمومی در تصمیم‌گیری‌های جامعه و به‌تبع آن حق تعیین سرنوشت داخلی محسوب می‌شود (Krabbe Boserup, 2005:2). واقعیت بخشیدن به مشارکت عمومی تا حد زیادی به شفافیت و امکان دسترسی مقتضی به اطلاعات وابسته است. اطلاعاتی که باید رایگان، مرتبط، به‌روز و قابل فهم باشد و در دسترس افراد و گروه‌های شهروندان به‌منظور اتخاذ هر گونه انتخاب آگاهانه قرار گرفته باشد.^۳ عدم دسترسی آزاد به اطلاعات مانعی بزرگ بر سر راه مشارکت آگاهانه افراد در فرایند تصمیم‌گیری‌های جامعه است، چراکه در صورت دسترسی نداشتن به اطلاعات، شهروندان حتی در صورت شرکت در فرایند تصمیم‌گیری‌ها، هیچ‌گونه شناخت درستی از مسئله مورد بحث ندارند و نخواهند توانست تصمیم متناسب و آگاهانه‌ای در خصوص آن مسئله اتخاذ کنند (Kumar Singh, 2014: 87). دسترسی آزادانه به اطلاعات، به مردم این اجازه را خواهد داد تا اعمال و تصمیم‌گیری‌های دولت را رصد کنند و اطلاعات مزبور را مبنای اتخاذ تصمیم خویش در مسائل عمومی قرار دهند (Neuman, 2002:16).

1. Ibid, P.4

2. Civil Society

3. Promotion, protection and implementation of the right to participate in public affairs in the context of the existing human rights law: best practices, experiences, challenges and ways to overcome them, Op.cit, P.11

در مجموع به نظر می‌رسد که حق بر انتخاب شدن و انتخاب کردن، جامعه مدنی پویا و دسترسی آزادانه به اطلاعات را باید از جمله اساسی‌ترین و ضروری‌ترین عناصر برای تحقق حق بر تعیین سرنوشت داخلی محسوب کرد، چراکه اساساً فراهم شدن امکان مشارکت عمومی به وجود همگی این عناصر در کنار یکدیگر بستگی دارد و بدون وجود امکان مشارکت عمومی، هرگز نمی‌توان اجرایی شدن بعد داخلی حق تعیین سرنوشت، به معنای مشارکت گسترده شهروندان در شئون مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جامعه خویش را انتظار داشت.

۲. مفهوم حق بر توسعه و ارکان تشکیل‌دهنده آن

در مفهوم کلاسیک، توسعه معمولاً به‌عنوان افزایش در تولید ناخالص ملی، رشد اقتصادی و بالا رفتن میزان درآمد سرانه شهروندان تلقی می‌شود. اما نکته مهم آنکه اگرچه افزایش تولید ناخالص ملی، با ثبات سایر شرایط، می‌تواند زندگی مردم را بهبود بخشد و حتی موجبات بالا رفتن برخی شاخص‌های رفاه همچون متوسط طول عمر را فراهم سازد، لیکن متغیرهای دیگری نیز وجود دارند که بر بهبود شرایط زندگی تأثیر می‌گذارند و با تأکید بر توسعه اقتصادی صرف نمی‌توان نقش آنها را نادیده گرفت (سن، ۱۳۸۶: ۱۶۰). ممکن است کشوری افزایش سرانه تولید ناخالص ملی داشته باشد، ولی در عین حال، نحوه توزیع آن به مراتب ناعادلانه‌تر و نابرابرتر از کشوری با درآمد سرانه کمتر باشد، به‌گونه‌ای که حتی در درآمد واقعی فقیرترین گروه‌ها سیر نزولی مشاهده شود (سن، ۱۳۸۶: ۱۶۳). ممکن است رشد بی‌سابقه‌ای در تولید ناخالص ملی پدید آید، اما صرفاً گروه‌های ثروتمندتر که دسترسی بیشتری به سرمایه مالی و انسانی دارند، از تأثیرات آن بهره ببرند و گروه‌های فقیرتر همچنان از قافله عقب مانده و محروم بمانند. چنین مواردی را نمی‌توان توسعه در معنای حقوق بشری آن محسوب کرد (سنگویتا، ۱۳۸۳: ۱۹۲). در اینجا است که مفهوم حق بر توسعه مطرح می‌شود. در چارچوب حق بر توسعه، مفهوم توسعه فراتر از صرف انباشت ثروت و رشد درآمد ناخالص ملی بوده و مراد از آن بیشتر بهبود زندگی یکایک افراد جامعه است (رزمی، ۱۳۹۱: ۳-۲). فراتر رفتن از نگرش به توسعه مبتنی بر رشد صرف درآمد و ثروت و پرداختن به کیفیت رشد از حیث توسعه اجتماعی و انسانی و اندیشه برابری مبتنی بر توزیع عادلانه منافع و مشارکت آگاهانه همه اشخاص ذی‌ربط، به‌نوعی تغییر در الگوی تفکر پیرامون توسعه محسوب می‌شود (سنگویتا، ۱۳۸۳: ۱۹۶). در قطعنامه شماره ۴ کمیسیون حقوق بشر مورخ مارس ۱۹۷۹ از حق بر توسعه به‌عنوان یکی از مصادیق حقوق بشر نام برده شده و سپس در دسامبر ۱۹۸۶، اعلامیه‌ای با عنوان «اعلامیه راجع به حق بر توسعه»^۱ در مجمع عمومی سازمان ملل متحد به تصویب می‌رسد. بند ۱ این اعلامیه، حق بر توسعه را

1. Declaration on the Right to Development

چنین تعریف می‌کند: «حق بر توسعه، یک حق مسلم بشری است که به موجب آن هر فرد انسانی و همه مردم از استحقاق مشارکت، سهمیم شدن و برخورداری از توسعه اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی برخوردار می‌باشند، به نحوی که در آن همه حقوق بشر و آزادی‌های اساسی کاملاً تحقق می‌یابند»^۱. بنابراین حق بر توسعه را می‌توان گردآورنده حقوق مدنی و سیاسی از یک سو با حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی از سوی دیگر به گونه‌ای که فرد انسان‌ها بدون هیچ‌گونه تبعیضی از آن برخوردار باشند، تلقی کرد (سنگوپتا، ۱۳۸۳: ۱۸۳). ماده ۱۰ اعلامیه مذکور نیز حق بر توسعه را به‌عنوان حقی جهانی و غیرقابل سلب و جزئی‌ناپذیر از سایر حقوق اساسی بشر مورد تأیید مجدد قرار داده است (سیفی، ۱۳۹۲: ۲۸). صرف‌نظر از جامعیت مفهوم حق بر توسعه، نکته مهم دیگر آنکه تحقق حق مذکور در گرو محقق شدن مشارکت تک‌تک افراد جامعه در فرایند جامع توسعه اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه خود و برخورداری از نتایج آنهاست (سنگوپتا، ۱۳۸۳: ۱۹۱).

فرایندی از توسعه که مقدمه اعلامیه حق بر توسعه آن را چنین توصیف کرده است: «توسعه یک فرایند جامع اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی است که هدف از آن بهبود دائمی رفاه جمعیت انسانی در کل و تمامی افراد می‌باشد، آن هم براساس مشارکت فعال، آزاد و معنادار ایشان در توسعه و توزیع عادلانه منافع حاصل شده از چنین توسعه‌ای». این بهبود رفاه کلی جامعه است که به تحقق همه حقوق بشر و آزادی‌های اساسی منجر خواهد شد (سنگوپتا، ۱۳۸۳: ۱۹۲). هدف غایی حق بر توسعه، بهبود دائمی در رفاه تمامی افراد براساس مشارکت فعال، آزادانه و معنادار ایشان در فرایند توسعه و توزیع منصفانه منافع ناشی از آن است. در اینجا مفهوم رفاه گسترده‌تر از مفهوم آن در توسعه کلاسیک است و ملاحظات برابری و عدالت، ساختار کلی توسعه را تعیین می‌کنند. برای مثال ساختار تولید باید به گونه‌ای تنظیم شود که نتایج مذکور (برابری و عدالت) از سیاست‌های توسعه به دست آید (سنگوپتا، ۱۳۸۳: ۱۹۵). به عبارت دیگر، هدف از حق بر توسعه بهبود زندگی بشر از جمله تغذیه سالم، آگاهی و دستیابی به اطلاعات و مشارکت همگانی در زندگی اجتماعی است. توسعه در این دیدگاه به معنای از میان برداشتن موانعی همچون بی‌سوادی، بیماری، عدم دسترسی به منابع مادی و مالی و فقدان آزادی مدنی و سیاسی است (حبیب‌زاده، ۱۳۹۲: ۱۳). به صورت خلاصه، حق بر توسعه به معنای مطالبه یک فرایند توسعه همراه با عدالت و برابری تلقی می‌شود. فراتر رفتن از نگرش به توسعه مبتنی بر رشد صرف درآمد و ثروت و پرداختن به کیفیت رشد از حیث توسعه اجتماعی و انسانی و اندیشه برابری مبتنی بر توزیع عادلانه منافع و مشارکت آگاهانه همه اشخاص ذی‌ربط، به‌نوعی تغییر در الگوی تفکر پیرامون توسعه محسوب می‌شود (سنگوپتا، ۱۳۸۳: ۱۹۶).

1. Declaration on the Right to Development, A/RES/41/128, 4 December 1986, Article 1

تحقق حق بر توسعه به عنوان عاملی مؤثر در دستیابی به حق بر تعیین سرنوشت داخلی و تداوم بقای آن

حق تعیین سرنوشت داخلی را باید به عنوان امکان مشارکت شهروندان در اداره امور عمومی کشور خویش به صورت آزاد، منصفانه، برابر، علنی و آشکار و بدون دخالت دولت آن کشور و حق بر توسعه را باید به عنوان توانایی هر شهروند به منظور مشارکت در توسعه همه جانبه جامعه خود و برخورداری از مزایای آن تلقی کرد. عنصر اصلی در هر دو حق مزبور، مشارکت شهروندان است که در حق بر توسعه به شکل مشارکت در توسعه همه جانبه و برخورداری از مزایای آن و در حق تعیین سرنوشت در قالب مشارکت در تصمیم گیری های مرتبط با مسائل عمومی جامعه جلوه می کند. در هر دو حق، هدف اصلی افزایش توانایی کلی افراد به منظور امکان زندگی آزادانه و سعادتمندانه در جامعه خود در نظر گرفته شده است. اکنون باید دید که حق بر توسعه، به معنای مشارکت در توسعه جامعه و برخورداری از مزایای آن، چگونه می تواند به ایجاد توانایی افراد برای مشارکت آزادانه در تصمیم گیری های عمومی جامعه یا همان حق تعیین سرنوشت داخلی منجر گشود.

اشاره شد که یکی از مهم ترین استدلال های مخالفان طرح توسعه به عنوان پیش نیاز دموکراسی، وجود دولت هایی نه چندان دموکراتیک، اما با رشد اقتصادی بالا و درآمد سرانه مطلوب و در مقابل وجود دولت هایی به مراتب دموکراتیک تر، اما با رشد اقتصادی ضعیف تر و درآمد سرانه کمتر است. به نظر می رسد که این وضعیت در مورد حق بر توسعه متفاوت است و بالا رفتن سطح هر یک از شاخص های عمده مورد نظر در حق مزبور همچون گسترش آموزش یا توزیع درآمد عادلانه و ... تأثیر مثبت مستقیمی بر امکان مشارکت شهروندان در فرایند تصمیم گیری در زمینه امور عمومی جامعه دارد. تأثیر مثبت بالا رفتن سطح آموزش همگانی، به عنوان یکی از مهم ترین شاخص های تحقق حق بر توسعه، بر دموکراسی بحث جدیدی نیست و از همان ابتدای مطرح شدن نظریه تأثیر مثبت توسعه بر دموکراسی، از آن به عنوان عاملی مؤثر یاد شده است (Glaeser, 2007:77)، به گونه ای که به قول یکی از نویسندگان حامی این نظریه، آموزش نقش بسیار مهمی در ارتقای فرهنگ مدنی^۱ و مشارکت در امور عمومی دارد (Glaeser, 2007:77).

گسترش آموزش به صورت اجتناب ناپذیری جامعه را به سمت گرایش به دموکراسی رهنمون خواهد ساخت. افراد تحصیل کرده همیشه در صف مقدم مشارکت سیاسی قرار دارند. نمونه های فراوانی از جنبش های دموکراسی خواهانه معاصر مؤید حضور مذکورند. دانشجویان در اکثریت قریب به اتفاق جنبش های دموکراسی خواهانه، نظیر قیام علیه خوان پرون^۲ دیکتاتور آرژانتین در

1. Civic Culture
2. Juan Peron

۱۹۵۴، انقلاب ضد کمونیستی مجارستان در ۱۹۵۶، جنبش ضد کمونیستی چکسلواکی موسوم به بهار پراگ^۱ در ۱۹۶۸، جنبش دموکراسی خواهانه میدان تیان آن من^۲ در چین ۱۹۸۹ (Glaeser, 2007:78)، همچنین جنبش آزادی خواهانه ۷۴-۱۹۷۳ بر ضد حکومت راست گرایانه سرهنگها در یونان (Kotea, 2013:18)، نقش ستون فقرات جنبش را ایفا کرده اند. نقش اصلی آموزش در مشارکت سیاسی در یک جامعه، به بعد اطلاع رسانی آن مربوط است، آموزش با افزایش مزایای مشارکت اجتماعی^۳ و اجتماعی شدن^۴، عاملی تسهیل کننده در مسیر تبادل اطلاعات محسوب می شود. افراد تحصیل کرده به میزان بهتری قادر به بیان آنچه می دانند، همچنین تشویق سایرین به مشارکت در امور اجتماعی اند. ایشان همچنین به طور شایان توجهی قادر به به دست آوردن اطلاعات جدید، فهم و باز نشر آنها هستند (Glaeser, 2007:82)؛ امری که موجب می شود تا این گروه از افراد زودتر از سایرین به ارزشها و مزایای دموکراسی و مشارکت آزادانه در تصمیم گیری های عمومی پی ببرند و خواهان آن شوند.

گسترش آموزش همچنین نقش مهمی در تحکیم مشارکت عمومی و بقای نظام های مردم سالار موجود بر عهده دارد. مشارکت سیاسی جزئی جدایی ناپذیر از نظام آموزشی هر جامعه ای محسوب می شود، به گونه ای که در نظام آموزشی بیشتر دموکراسی ها، مشارکت سیاسی به عنوان امری مطلوب به دانش آموزان تدریس می شود. برای نمونه، در استاندارد آموزشی تدوین یافته توسط ایالت کالیفرنیا آمریکا، بر این نکته تأکید اکید شده که باید به دانش آموزان اموری مانند رأی دادن، آگاهی یافتن از امور مدنی، داوطلب شدن در اجرای خدمات عمومی و ... به عنوان تعهدات مدنی آموزش داده شود. در قانون اساسی سوئد نیز این چنین از اهمیت آموزش در ارتقای مشارکت سیاسی یاد می شود: «کارکرد (مهم) مدارس، توسعه دموکراسی در مدرسه و به تبع آن در جامعه می باشد»، در قانون اساسی کاستاریکا هم آمده است: «قانون اساسی بر این نکته که هدف آموزش، تربیت شهروندان خوب، تدارک راهی دموکراتیک برای زیستن و همبستگی انسانی است، تأکید دارد» (Glaeser, 2007:82).

برخورداری از آموزش نه تنها خود تحصیل اطلاعات محسوب می شود، بلکه ابزاری برای دسترسی به اطلاعات است، بنابراین پیش شرطی ضروری به منظور ایجاد ظرفیت مشارکت دموکراتیک در تصمیم گیری های عمومی جامعه توسط افراد تلقی می شود. در واقع، اگر حق تعیین سرنوشت داخلی را مشارکت شهروندان در فرایند تصمیم گیری های مرتبط با امور عمومی جامعه، از طریق انتخاب آزادانه، امکان حسابرسی از دولتمردان و تغییر در نمایندگانشان در دولت و ... تلقی کنیم، اعمال بهینه حق مزبور نیازمند آموزش کافی به منظور اطلاع رسانی به

1. the Prague Spring
2. Tianenmen student uprising
3. social participation
4. socialization

مشارکت‌کنندگان در خصوص مسائلی همچون کیفیت گزینه‌های گوناگون به‌منظور انتخاب اصلح، همچنین ماهیت و چگونگی حساسی از دولتمردان و ... خواهد بود، وگرنه به‌دلیل همین عدم آموزش شایسته، بهترین دموکراسی‌ها نیز پس از مدتی با خطر تبدیل به حکومت نخبگان آن هم بدون مشارکت واقعی توده‌ها مواجه خواهند شد (Mzomhle Zulu, 2001:161).

عدم آموزش و گستردگی بی‌سوادی در جامعه، مانع از دسترسی شایسته شهروندان به اطلاعات مربوط به چگونگی فرایند سیاسی اتخاذ تصمیم‌ها و گزینه‌های مختلف در دسترس در زمان مشارکت در تصمیم‌گیری‌ها، همچنین فهم درست آنها می‌شود (Oluwatusin, 2015:40).

حتی می‌توان گفت که مشارکت سیاسی می‌تواند به دلیلی ساده همچون ناتوانی مردم در خواندن روزنامه یا برقراری ارتباط نوشتاری با فعالان سیاسی هم به تأخیر افتد (سن، ۱۳۹۴: ۵۵). اطلاعات نقشی حیاتی در تحکیم مشارکت عمومی در اخذ تصمیم‌ها ایفا می‌کند. فقدان دانش و اطلاعات کافی، نه تنها شهروندان را در تشخیص، تجزیه و تحلیل منافع خود در رأی‌گیری‌ها و انتخاب‌های عمومی با دشواری فراوان مواجه می‌سازد، بلکه موجب می‌شود تا ایشان در زمینه شناسایی راهکارهای مناسب به‌منظور تحصیل این منافع و مصالح نیز توانایی و دانش اندکی داشته باشند. بنابراین می‌توان گفت دموکراسی و مشارکت در اخذ تصمیم‌ها، بدون داشتن اطلاعات و دانش کافی از چگونگی اعمال درست آن، به معنای واقعی همگانی نیست و صرفاً منحصر به عده‌ای خاص که از دانش لازم برخوردارند، خواهد بود (Krishna, 2006:439).

از سوی دیگر، تحقق یکی دیگر از شاخص‌های مهم حق بر توسعه، یعنی برخورداری از اشتغال شایسته و بالا رفتن سطح درآمد تک‌تک شهروندان نیز تأثیر مثبت انکارناپذیری بر افزایش توانایی افراد یک جامعه در مشارکت آزادانه در تصمیم‌گیری‌های عمومی و پیگیری مطالبات ایشان خواهد داشت. اگرچه نمی‌توان به‌روشنی رابطه مستقیمی بین توسعه اقتصادی و افزایش رفاه شهروندان با گرایش یک جامعه به سوی دموکراسی و استقرار حکومت مردم‌سالار پیدا کرد^۱، اما بی‌تردید برخورداری از اشتغال شایسته، بالا رفتن سطح درآمد و کاهش فقر از عوامل تحکیم‌کننده مشارکت عمومی و دموکراسی خواهد بود. توزیع نامناسب درآمدهای حاصل از توسعه و نرخ بالای بیکاری، عامل بازدارنده دیگری در مسیر مشارکت شهروندان در تصمیم‌گیری‌های عمومی جامعه محسوب می‌شود. بیکاری گسترده، بخش بزرگی از جمعیت فعال جامعه را تحت تأثیر قرار می‌دهد و در چنین شرایطی، یک شهروند محروم از شرایط بنیادین ضروری برای زندگی توأم با رفاه نسبی، قادر به شرکت مؤثر در فرایند مشارکت سیاسی نخواهد بود (Oluwatusin, 2015:40).

یک فرد فقیر هرگز شهروندی تکامل‌یافته برای جامعه نخواهد بود، چراکه فاقد آزادی لازم

۱. موج گرایش به دموکراسی و برقراری نظام‌های مردم‌سالار در کشورهایی با میزان توسعه‌نیافتگی بالا، درآمد پایین، بیکاری و فقر گسترده همچون مغولستان و کشورهای جنوب صحرای آفریقا در این مورد قابل اشاره است.

به منظور طرح و پیگیری خواسته‌های خود به صورت مؤثر است. فقر با ایجاد نوعی عدم امنیت اجتماعی و اقتصادی، مانعی بزرگ در مسیر دموکراسی واقعی است و آثار نامطلوب آن نابودکننده نهادهای دموکراتیک خواهد بود. پدیده‌هایی همچون فقر تأثیر منفی و عمیقی بر توانایی افراد در تحصیل شغل و تأمین معاش مناسب بر جای خواهند گذاشت. بدیهی است از افرادی که به دلیل شرایط وخیم اقتصادی، ناگزیر بر تمرکز صرف بر مسئله معاش روزانه و تلاش برای زنده ماندن هستند، چندان نمی‌توان انتظار آن داشت تا بخشی از وقت و انرژی خود را به مسئله دموکراسی و مشارکت در تصمیم‌گیری‌های مرتبط با امور عمومی اختصاص دهند، چراکه صرف وجود دموکراسی و حق مشارکت در تصمیم‌گیری‌ها، موجب رفع مشکلات معیشتی ایشان نخواهد شد (Oluwatusin, 2015:40).

هنگامی که بقا و حداقل برخورداری از مواهب زندگی، برای افراد جامعه به یک وظیفه شاق تبدیل شود، موجبات سرخوردگی و بی‌تفاوتی شهروندان به مشارکت در تصمیم‌گیری‌های عمومی جامعه فراهم خواهد شد، زیرا افراد مزبور اعتقاد و اعتماد خویش را به سیستمی هر چند دموکراتیک اما ناتوان از تأمین حداقلی بهره‌مندی ایشان از توسعه اجتماعی و اقتصادی جامعه که موجبات تأمین رفاه نسبی آنها را فراهم آورد، از دست خواهند داد. چنین افرادی اشتیاق چندان به مشارکت در تصمیم‌گیری‌های سیستمی که قادر به تأمین رفاه نسبی ایشان نیست، نخواهند داشت (Oluwatusin, 2015:40). در این چارچوب حتی ممکن است افراد مزبور به سبب عدم تأمین حداقل منافع اقتصادی ایشان در سیستم دموکراتیک مذکور، در صف مقدم مخالفان آن قرار گیرند (Krishna, 2010:18). علاوه بر این، ضعف در برخورداری از قدرت اقتصادی، موجب از دست رفتن عزت نفس اجتماعی شهروندان فقیر خواهد شد. چنین شهروندانی دیگر اشتیاق چندان در حفاظت و نگهداری از منافع عمومی جامعه ندارند و حتی اگر نظره‌های ارزشمندی به منظور مدیریت جامعه و اخذ تصمیمات عمومی داشته باشند، انگیزه چندان در طرح آنها نخواهند داشت (Oluwatusin, 2015:40).

بیکاری گسترده، همچنین توزیع نامناسب درآمدها در جامعه، اندک‌اندک موجبات گرایش دموکراسی موجود از حکومت شهروندان به حکومت نخبگان را فراهم می‌آورد. به عبارت بهتر، از آنجا که شرکت در مبارزات انتخاباتی مستلزم صرف هزینه‌های هنگفت است، بدیهی است که در جامعه‌ای با میزان بیکاری و فقر بالا، استفاده از حق انتخاب شدن تنها برای ثروتمندان فراهم شده و فقرا از چنین حقی محروم خواهند شد. از سوی دیگر، فقر گسترده می‌تواند به عاملی برای خرید آرای شهروندان فقیر توسط نخبگان ثروتمند تبدیل شود، چراکه در بسیاری موارد ممکن است شهروندان فقیر سرخورده از سیستم، به نگاه ابزاری و مادی به حق رأی خود بنگرند و بدون توجه به اعتبار، اطلاعات و توانایی واقعی کاندیدها، حق رأی خود را به ابزاری برای کسب درآمد تبدیل کنند و صرفاً به کاندیدایی رأی دهند که قیمت بالاتری به ایشان پیشنهاد می‌دهد (Oluwatusin, 2015:40).

فروش آرا، نه تنها حق رأی دادن آزادانه و آگاهانه شهروندان را خدشه دار خواهد ساخت، بلکه این امکان نیز وجود دارد که به عنوان عاملی در جهت تضعیف امکان حسابرسی از مقامات انتخابی عمل کند. به هنگامی که یک سیاستمدار نه از طریق رقابت آزاد و منصفانه، بلکه با خرید آرای فقرا عهده دار مناصب عمومی شود، همواره این احتمال وجود دارد تا پس از دستیابی به قدرت نسبت به مشکلات رأی دهندگان و خواسته های ایشان نیز احساس بی تفاوتی کند، چراکه مسیر خود را با خرید شهروندان فقیر و نه دادن وعده و برنامه جهت پیگیری خواسته ها و مشکلات آنها هموار سازد، بنابراین دیگر خود را ملزم به پاسخگویی و پیگیری خواسته ها و مشکلات آنها، همچنین وعده های خویش ندانسته و شهروندان فقیر نیز به سبب آنکه رصد عملکرد سیاستمداران، در عمل تأثیر مهمی در حل مشکلات معیشتی روزانه آنها ندارد، تمایل چندانی به حسابرسی از وی نشان نخواهند داد (Oluwatusin, 2015:40).

تجربه برقراری حکومت دموکراسی در بسیاری از کشورهای در حال توسعه به خوبی نشان دهنده عواقب وخیم عدم دسترسی به حق توسعه برای شهروندان و عدم تأمین مناسب آموزش همگانی، توزیع عادلانه درآمد، اشتغال شایسته و ... ایشان بر میزان مشارکت آنها در تصمیم گیری های عمومی و اعمال حق تعیین سرنوشت داخلی است. دموکراسی های فقیری^۱ که در فرایند موسوم به موج سوم دموکراسی^۲ در دهه های هشتاد و نود میلادی بر سر کار آمده و در ظهورشان، بیش از عامل توسعه اقتصادی، عواملی همچون نارضایتی گسترده داخلی از عملکرد رژیم های دیکتاتوری برآمده از شرایط دوران استعمارزدایی و جنگ سرد، تغییر رویکرد قدرت های غربی مبنی بر عدم استمرار حمایت از رژیم های استبدادی ضد کمونیستی و در مقابل حمایت از دموکراسی و لیبرالیسم، همچنین تأثیرپذیری از هیجان دموکراسی خواهی ایجاد شده در سطح افکار عمومی جهانی نقش اصلی ایفا کرده اند (Huntington, 1991:13). با وجود این، نه تنها در ظهور این دموکراسی ها نیز نقش عواملی مثل بهبود نسبی در وضعیت آموزش یا رفاه عمومی را نمی توان کاملاً نادیده گرفت (Huntington, 1991:13)، بلکه در عمل نیز ناتوانی بسیاری از این رژیم ها در تأمین حق بر توسعه و شاخص های آن مانند آموزش همگانی، توزیع عادلانه درآمد و اشتغال شایسته، بقا و کارکرد درست دموکراسی های مزبور، مشارکت عمومی و در نتیجه اعمال حق تعیین سرنوشت داخلی شهروندان را با تهدید واقعی مواجه کرده است.^۳ در

1. Poor Democracies

2. Third Wave of Democracy

۳. در این میان تجربه هند که با وجود فقر گسترده و عدم توسعه چندین سریع، دموکراسی در آن پایدار باقی مانده را می بایست یک استثنا محسوب کرد؛ استثنایی که محصول توفیق دولت هند در ایجاد توازن بین خواسته های طبقات برخوردار و نابرخوردار، از طریق عدم انجام اصلاحات جدی و نارضایتی نکردن طبقات بالا از یک سو و از سوی دیگر اتخاذ شعارهای سوسیالیستی و عدالت برای جلب طبقات فرودست، همچنین توزیع نسبی قدرت بین دولت مرکزی با گروه های مختلف قومی و مذهبی تلقی می شود. با وجود این دموکراسی

همین چارچوب، به تجربه دو دموکراسی نوپای نیجریه و مغولستان اشاره می‌شود.

با اینکه نیجریه از سال ۱۹۹۹ شاهد انتقال قدرت از نظامیان به حکومت دموکراسی بوده، حل نشدن مشکل فقر گسترده در جامعه، موجب ناتوانی سیستم دموکراتیک مزبور در مسیر افزایش توانایی شهروندان، به‌ویژه اقشار ضعیف‌تر، برای مشارکت آزادانه در امور عمومی جامعه شده است. بیکاری، سطح پایین بهداشت، استاندارد ضعیف آموزش، نبود امنیت کافی و ... موجبات اعتماد به نفس پایین سیاسی شهروندان نیجریه‌ای و فاصله‌گیری ایشان از مشارکت فعالانه و پویا در فرایند زندگی سیاسی و مدنی جامعه و در نتیجه لطمه به دموکراسی و اعمال حق تعیین سرنوشت داخلی را فراهم کرده است (Oluwatusin, 2015:36). برای مثال در حالی که براساس آخرین آمارها، سطح فقر در کشور به ۷۱ درصد و سطح بیکاری به ۲۴ درصد رسیده (Animashaun, 2015:191)، متعاقباً در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۵، تنها شاهد حضور نیمی از واجدین شرایط هستیم (Oluwatusin, 2015:40). این در حالی است که در انتخابات ریاست جمهوری سال‌های ۲۰۰۳ و ۲۰۰۷ به ترتیب ۶۹ و ۵۸ درصد واجدین شرایط شرکت کرده بودند.^۱

مشابه چنین وضعیتی در مورد دموکراسی نوپای مغولستان نیز قابل مشاهده است. در حالی که در آغاز فرایند انتقال به دموکراسی در سال ۱۹۹۰ تصور می‌شد که عامل اصلی نرخ ۳۰ درصدی فقر، شرایط خاص انتقال از اقتصاد سوسیالیستی به اقتصاد سرمایه‌داری است، با گذشت بیش از دو دهه از برقراری دموکراسی، نرخ فقر همچنان ثابت مانده است. شرایط مزبور و ناکارآمدی سیستم سیاسی موجود، موجب رواج خرید رأی هنگام انتخابات، همچنین کاهش اعتماد عمومی به سازوکارهای موجود برای مشارکت عمومی شده، به‌گونه‌ای که براساس نظرسنجی انجام‌گرفته در سال ۲۰۱۲، بیش از ۸۰ درصد پرسش‌شوندگان اعلام کرده‌اند که سیستم دموکراتیک موجود قادر به حل مشکلات آنها به‌ویژه بیکاری و فقر نیست (Tuya,

هندی را هم به سبب عدم موفقیت در ریشه‌کنی فقر گسترده، آموزش مناسب همگانی، همچنین توزیع عادلانه درآمدها، چندان نمی‌توان به‌عنوان الگویی موفق و محقق‌کننده حق تعیین سرنوشت داخلی برای همگان محسوب کرد. براساس آمارها ۲۵ تا ۳۰ درصد مردم هند از هر گونه خدمات عمومی دولت مزبور محروم بوده و نرخ مشارکت در انتخابات در این کشور دهه‌هاست که هرگز به بالاتر از حدود دوسوم واجدین شرایط رأی دادن نرسیده، به‌گونه‌ای که بالاترین نرخ ثبت‌شده از مشارکت مردم در انتخابات هند در دهه‌های اخیر به‌سختی به ۶۵ درصد واجدین شرایط رسیده است. برای اطلاعات بیشتر ر.ک:

Atul Kohli, *The Success of India's Democracy*, Cambridge University Press, UK, 2001, PP.1-4

Ashutosh Varshney, *The wonder of Indian democracy*

<http://www.eastasiaforum.org/2012/02/29/the-wonder-of-indian-democracy/>

<https://qz.com/208578/heres-how-indias-record-setting-voter-turnout-compares-to-the-rest-of-the-world/>

1. Elections in Nigeria, <http://africanelections.tripod.com/ng.html>

2013:12)؛ اعتقادی که رواج آن در بلندمدت، موجب خواهد شد تا نهادهای دموکراتیک و مشارکت عمومی در مغولستان نیز با خطر از دست دادن مشروعیت مواجه شود. برای نمونه درحالی که اولین انتخابات پارلمانی آزاد در مغولستان با مشارکت ۹۸ درصد مردم مواجه شد^۱، میزان مشارکت در انتخابات بعدی با ریزش مواجه شده و در انتخابات پارلمانی سال ۲۰۱۲، تنها ۶۵ درصد واجدین شرایط شرکت کرده‌اند.^۲

نتیجه گیری

اثرگذاری یا عدم اثرگذاری توسعه اقتصادی بر توسعه دموکراسی، هر یک موافقان و مخالفانی داشته است. با وجود این، به نظر می‌رسد با قرار دادن مفهوم توسعه در چارچوب حقوق بشری آن، وضعیت متفاوت خواهد شد. می‌توان گفت تحقق برخی از مهم‌ترین شاخص‌های مرتبط با برآورده شدن حق بر توسعه همچون آموزش همگانی، توزیع عادلانه درآمدها و اشتغال مناسب بر گرایش جوامع به سمت تسهیل در تحقق حق بر تعیین سرنوشت داخلی (تفسیر موسع‌تری از دموکراسی)، به معنای امکان مشارکت عمومی شهروندان در امور مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه، آثار مثبت چشمگیری بر جای خواهد گذاشت. گسترش آموزش همگانی و در نتیجه افزایش شمار افراد تحصیل کرده نه تنها در شکل‌گیری بسیاری از جنبش‌های دموکراسی‌خواهانه، نقش محوری ایفا می‌کند، بلکه در تحکیم و تضمین بقای کارکرد نهادهای تضمین‌کننده مشارکت عمومی، یعنی رکن اساسی حق تعیین سرنوشت داخلی نیز تأثیری حیاتی دارد. اگرچه اثبات پیوند مستقیم بین شاخص‌هایی همچون بالا رفتن درآمد، توزیع عادلانه درآمد و کاهش فقر و بیکاری با گسترش امکان مشارکت عمومی در اخذ تصمیمات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه، کار آسانی نخواهد بود، بی‌تردید عدم تحقق شاخص‌های مزبور اثر منفی عمیقی بر تداوم کارکرد صحیح سازوکارهای مرتبط با مشارکت عمومی بر جای خواهد گذاشت. حتی در صورت برقراری سازوکارهای اولیه لازم برای اعمال حق تعیین سرنوشت داخلی، همچون سیستم انتخابات آزاد، جامعه مدنی پویا و جریان آزاد اطلاعات، عدم تحقق هر یک از شاخص‌های ضروری مذکور برای برآورده شدن حق بر توسعه، به تدریج موجبات ناکارآمدی سازوکارهای مرتبط با مشارکت عمومی و در نتیجه ناتوانی جامعه در فراهم ساختن امکان اعمال حق تعیین سرنوشت داخلی برای شهروندانش را فراهم خواهد کرد.

1. DEMOCRATIC ELECTIONS IN MONGOLIA EXPERIENCE FOR OTHER NATIONS
<http://www.mfa.gov.mn/?p=29288>
2. Narangoa, Li, Mongolia's 2012 parliamentary election, 10 July 2012
<http://www.eastasiaforum.org/2012/07/10/mongolias-2012-parliamentary-election/>

منابع

۱. فارسی

الف) کتاب‌ها

۱. سن، آمارتیار (۱۳۹۴)، *توسعه به مثابه آزادی*، ترجمه وحید محمودی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

ب) مقالات

۲. اخوان خرازیان، مهناز (۱۳۸۶)، «تحول حق تعیین سرنوشت در چارچوب ملل متحد»، *مجله حقوقی*، ش ۳۶، صص ۹۵-۱۴۲.
۳. امیدی، علی (۱۳۸۵)، «قبض و بسط مفهومی حق تعیین سرنوشت در حقوق بین‌الملل»، *مجله حقوقی*، ش ۳۵، صص ۲۲۵-۲۵۰.
۴. حبیب‌زاده، توکل؛ سیفی، حافظه (تابستان ۱۳۹۲)، «تأثیر حکمرانی مطلوب بر اجرایی شدن حق بر توسعه با تأکید بر بعد ملی»، *فصلنامه دیدگاه‌های حقوق قضایی*، دوره ۱۸، ش ۶۲، صص ۱۱-۳۸.
۵. رزمی، محمدجواد؛ صدیقی، سمیه (۱۳۹۱)، «الزامات تحقق حکمرانی خوب برای دستیابی به توسعه انسانی»، *چهارمین همایش ملی اقتصاد، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد خمینی‌شهر*، صص ۱-۲۲.
۶. سیفی، سید جمال (اردیبهشت ۱۳۷۳)، «تحولات مفهوم حاکمیت دولت‌ها در پرتو اصل تعیین سرنوشت»، *مجله تحقیقات حقوقی*، دوره ۱، ش ۱۲۰، صص ۲۳۹-۲۶۵.
۷. سن، آمارتیار (۱۳۸۶)، «مفهوم توسعه»، ترجمه شاکه سرکیسان و علی گودرزی، *مجله راهبرد یاس*، ش ۱۲، صص ۱۵۷-۱۸۴.
۸. سنگوپتا، آرجون (۱۳۸۳)، «حق توسعه در نظریه و عمل»، ترجمه منوچهر توسلی جهرمی، *مجله حقوقی*، ش ۳۰، صص ۱۷۹-۲۵۰.

پ) رساله

۹. سیفی، آناهیتا (۱۳۹۲)، *حق بر توسعه در پرتو گفتمان امنیت انسانی با تأکید بر فعالیت‌های برنامه توسعه ملل متحد در ایران*، رساله برای دریافت مدرک دکتری حقوق بین‌الملل، تهران، دانشگاه پیام نور.

۲. انگلیسی

A) Books

10. Alagiah, George (2001), *A passage through Africa*, London, Little, Brown and Company.
11. Cassese, Antonio (1995), *Self -Determination of Peoples; A Legal Appraisal*, Cambridge, Cambridge University press.
12. Diamond, Larry (1999), *Development Democracy: Toward Consolidation*, Baltimore, the Johns Hopkins University Press.
13. Krishna, Anidruh (2010), *Poverty, Participation, and Democracy*, Cambridge, Cambridge University Press.
14. O'Donnell, Guillermo (1973), *Modernization and Bureaucratic Authoritarianism: Studies in South American Politics*, Berkeley, Institute of International Studies, University of California.

B) Articles

15. Animashaun, Mojeed Adekunle (2015), "Nigeria 2015 Presidential Election: the Votes, the Fears and the Regime Change", *Journal of African Elections*, Vol. 14, No. 2, pp. 186-211.
16. Glaeser, Edward L, Giacomo A. M. Ponzetto •Andrei Shleifer (2007), "Why does democracy need education", *Journal of Economic Growth*, Vol. 12, No.2, pp. 77-99.
17. Fan, Hua (2007), "the Missing Link between Self-Determination and Democracy: The Case of East Timor", *Northwestern Journal of International Human Rights*, Vol. 6, No.1, pp. 175-195.
18. Huntington, Samuel.P (1991), "Democracy Third Wave", *Journal of Democracy*, spring 1991, pp. 12-34.
19. Franck, Thomas M (1992), "the Emerging Right to Democratic Governance", *the American Journal of International Law*, Vol. 86, No.1, pp. 46-91.
20. Kotea, Marianthi (2013), "The Athens Polytechnic Uprising: Myth and Reality", *American International Journal of Contemporary Research*, Vol. 3, No.8, pp. 18-24.
21. Krishna, Anirudh (2006), "Poverty and Democratic Participation Reconsidered: Evidence from the Local Level in India", *Comparative Politics*, Vol. 38, No.4, pp. 439-458.
22. Kumar Singh, Rajeev (December 2014), Right to Information: The Basic Need of Democracy, *Journal of Education & Social Policy*, Vol. 1, No.1, pp. 86-96.
23. Lipset, Seymour Martin (1959), "Some Social Requisites of Democracy: Economic Development and Political Legitimacy", *The American Political Science Review*, Vol. 53, No.1, pp. 69-105.
24. Lipset, Seymour Martin (1994), "the Social Requisites of Democracy Revisited: 1993 Presidential Address", *American Sociological Review*, Vol. 59, No.1, pp. 1-22.
25. Moris, Halim (1997), "Self-Determination: An Affirmative Right or Mere

Rhetoric?", 4 *ILSA J. Int'l & Comp. L.* 201, pp. 201-220.

26. Nanda, Ved P (2001), "Self determination and secession under International Law", *Denver Journal of International Law & Polictics*, Vol.29, No.4, pp. 305-320.
27. N. Tuya (2013), "Democracy and Poverty: A Lesson from Mongolia", *the Mongolian Journal of International Affairs*, No. 18, pp. 129-143.
28. Oluwatusin, A. O., Egbegi, Abolarin (2015), "Poverty and the Sustainability of Democracy in Nigeria", *IOSR Journal of Humanities and Social Science*, Vol. 20, No.2, Ver. III, pp. 36-42.
29. Przeworski, Adam & Fernando, Limongi (1997), "Modernization: Theories and Facts", *World Politics*, Vol. 49, No.2, 155-183.
30. Van Der Vyver, Johan (2000), "Self-Determination of the Peoples of Quebec under International Law", *Journal of Transnational Law and Policy*, Vol. 10, pp. 1-27.

C) Reports

31. Boutros-Ghali, Boutros (2003), *the Interaction between Democracy and Development*, Executive Summary, Paris, France: UNESCO.
32. Campbell, David F. J, (2008), *the Basic Concept for the Democracy Ranking of the Quality of Democracy*, Vienna, Austria Democracy Ranking.
33. Krabbe Boserup, Louise, (May-November 2005), *An Introduction to Openness and Access to Information*, Copenhagen, Danmark: Danish Institute for Human Rights.
34. MZOMUHLE ZULU, PAULUS (2001), *Education as a Precondition for Democracy. Democracy, Reality and Responsibility*, Vatican City: Pontifical Academy of Social Sciences.
35. Neuman, Laura (2002), *Access to Information on a Key to Democracy*, Atlanta, USA: the Carter Center.
36. *Promotion, protection and implementation of the right to participate in public affairs in the context of the existing human rights law: best practices, experiences, challenges and ways to overcome them.* (2015). Report of the Office of the United Nations High Commissioner for Human Rights, Geneva, Switzerland, Human Rights Council.

D) Websites

37. Elections in Nigeria
<http://africanelections.tripod.com/ng.html>
38. Narangoa, Li (2012) Mongolia's 2012 parliamentary election
<http://www.eastasiaforum.org/2012/07/10/mongolias-2012-parliamentary-election/>
39. <https://www.merriam-webster.com/dictionary/democracy>
42. <http://www.scmp.com/news/hong-kong/politics/article/1903613/hong-kong-slips-one-place-democracy-rankings-mainland-rises>

43. <http://uk.businessinsider.com/the-richest-countries-in-the-world-2017-3/#15-the-netherlands-gdp-per-capita-50846-41485-16>
44. <https://www.eiu.com/topic/democracy-index>
45. <http://apanews.net/en/news/botswana-ranked-27-out-167-countries-in-democracy-index-2016>
46. <http://statisticstimes.com/economy/african-countries-by-gdp-per-capita.php>